

آمریکا و بحران حضور در افغانستان

در هیاهوی شادمانه رسانه‌های گروهی درباره پیروزی بر طالبان در دره هلمند، یک نکته مهم درباره ماهیت شورش نادیده گرفته شده است...



در هیاهوی شادمانه رسانه‌های گروهی درباره پیروزی بر طالبان در دره هلمند، یک نکته مهم درباره ماهیت شورش نادیده گرفته شده است؛

اینکه تاکتیک شورشیان طالبان این است که به محض روبه‌رو شدن با قدرتی بزرگ ناپدید شوند و محدود جنگجویانی نیز در صحنه می‌مانند تا در مقابل قدرت مهاجم از غیرنظامیان به‌عنوان سیر انسانی استفاده کنند و نیروی مهاجم را به تخریب منطقه وا دارند. این دقیقاً همان اتفاقی است که در جنگ اخیر در مرجه رخ داد؛ شورشیان طالبان در رویارویی با هلی‌کوپترها، تانک‌ها و بمب افکن‌های نیروهای آمریکایی، از صحنه درگیری گریختند و متفرق شدند. لفظ پیروزی در این عملیات شاید توصیف دقیقی از آنچه رخ داده است، نباشد.

این درگیری احتمالاً در قندهار نیز تکرار خواهد شد؛ شهری که به خلاف منطقه کشاورزی مرجه در دره هلمند، دارای جمعیتی بسیار و متراکم است. سایر عملیات‌ها از هم اینک برنامه‌ریزی شده‌اند و به‌نظر می‌رسد عملیات مرجه الگویی عملیات‌های آینده را تعیین کرده است اما این درگیری‌ها و عملیات‌ها در چارچوب استراتژی خروج از افغانستان نخواهند بود و به جای اینکه به آمریکا کمک کنند که از افغانستان خارج شود، بیش از پیش واشنگتن را در این باتلاق فرو خواهند برد.

شواهد این مدعا از هم اینک قابل مشاهده است. مقاله پیش رو را ویلیام پولک از نظریه‌پردازان سیاست‌خارجی آمریکا و مدیر ارشد مؤسسه دابلیو. پی کری که از مؤسسات مطالعاتی سیاست‌خارجی در آمریکا است درباره شرایط حاضر در افغانستان نوشته‌است. او نویسنده کتاب «#171؛ درک عراق» است و کتاب جدیدی را درباره افغانستان، پاکستان و کشمیر در دست تالیف دارد.

پس از پایان عملیات مرجه، روزنامه واشنگتن پست در گزارشی از برنامه ارتش آمریکا برای ساخت یک پایگاه بزرگ در این کشور خبر داد؛ پایگاهی در حومه شهر مرجه با دو باند پرواز، یک بیمارستان بسیار پیشرفته، یک اداره پست، یک فروشگاه بزرگ و ردیف‌های بی‌شمار کانکس‌های مسکونی.

از آنجا که دره هلمند کانون توجه استراتژی نیروهای ائتلاف در افغانستان است، اهمیت این منطقه را در امور افغانستان باید به درستی درک کرد. در دهه 1950 و در دولت آیزنهاور، پروژه آبیاری دره هلمند به‌عنوان مبنای تبدیل افغانستان به جزیره‌ای مرفه و برخوردار از دموکراسی و پیشرفت در منطقه مطرح شد. من به‌عنوان عضو شورای طراحی دیپلماسی دولت آمریکا در دوره جان اف کندی در سال 1962 به هلمند رفتم. آنچه در آن زمان در منطقه مشاهده کردم، بسیار نگران‌کننده بود، هیچ نوع مطالعه‌ای درباره منطقه‌ای که قرار بود در چارچوب پروژه آبیاری توسعه یابد، انجام نشده بود. یک لایه صخره‌ای غیرقابل نفوذ زیر خاک اراضی منطقه وجود داشت که موجب می‌شد خاک در صورت آبیاری شور و نم‌دار شود.

سطح اراضی به شکل مناسبی هموار نشده بود و از این‌رو آبیاری آن بی‌فایده و فاقد بازدهی بود. هیچ اقدامی برای آموزش کشاورزی به چادرنشینان منطقه انجام نشده بود و از آن جا که هیچ‌گونه اعتباری نیز برای خرید بذر و نهاده‌های کشاورزی در نظر گرفته نشده بود، ساکنان منطقه مجبور بودند برای تأمین این اقلام به نزول پول آن هم با بهره 100 درصد روی بیاورند. کوتاه سخن اینکه به‌رغم انتظارات و توقعات بزرگی که ایجاد شد، نتیجه کار آشکارا مایوس‌کننده بود.

آیا این ماجرا ابتدای حضور ما در افغانستان می‌توانست راهنمای کار و مایه عبرت ما باشد؟ ظاهراً باید چنین می‌بود. حداقل می‌توان گفت که از زمانی که ما برنامه‌های توسعه شهری را در افغانستان شروع کردیم، طالبان دوباره قدرت گرفتند.

اما این داستان چه عبرتی می‌توانست برای ما داشته باشد؟ مهم‌ترین درس برای ما می‌توانست شناختن افغان‌ها، کشورشان و اهداف‌شان باشد، پیش از آنکه خطمشی خود را در قبال آنها تعیین کنیم. نکات بسیاری برای گفتن وجود دارد، هر چند من در ادامه 2 موضوع بسیار مهم را مطرح می‌کنم.

موضوع اول در زمینه ارزیابی خطمشی ایالات متحده در افغانستان، نحوه حکمرانی افغان‌ها بر کشورشان است. از هر 5 افغان، 4 نفر در بیش از 20 هزار روستای این کشور زندگی می‌کنند. نیم قرن پیش حین سفر 2 هزار مایلی‌ام در این کشور که با جیب، اسب و هواپیما صورت گرفت، دریافتم که افغانستان در واقع مجموعه‌ای است از هزاران روستا که به‌رغم ارتباطات فرهنگی، هر کدام به لحاظ سیاسی مستقل و به لحاظ اقتصادی خودکفا هستند.

این فقدان انسجام ملی در افغانستان، روس‌ها را در دهه 1980 زمین‌گیر کرد. آنها در جنگ‌های مختلف در این کشور به پیروزی رسیدند و در چارچوب برنامه‌های توسعه شهری وارد بسیاری از روستاها شدند اما هیچ‌گاه نتوانستند سازمانی را بیابند یا بسازند که بتواند آرامش مورد نظرشان را به افغانستان بیاورد. به صراحت می‌توان گفت هیچ کس نتوانسته است افغان‌ها را تسلیم کند. طی یک دهه حضور در افغانستان، روس‌ها تمام جنگ‌ها را بردند و تقریباً تمام خاک این کشور را در تصرف داشتند، اما طی این مدت

15 هزار نیروی خود را از دست دادند و در پایان جنگ را هم. هنگامی که آنها سرانجام تسلیم شدند و این کشور را ترک کردند، افغان‌ها همان سبک زندگی سنتی خود را از سر گرفتند.

این سبک زندگی ریشه در آداب و رسوم اجتماعی دارد که موجب برداشت خاص آنها از اسلام شده و قرن‌ها در این کشور رواج داشته و در واقع حتی پیش از ظهور اسلام نیز متداول بوده است. اگرچه تفاوت‌های چشمگیری بین پشتون‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها و تاجیک‌ها وجود دارد، سنن مشترک این اقوام، نحوه حکمرانی افغان‌ها را بر کشورشان و واکنش آنها را نسبت به خارجی‌ها تعیین می‌کند.

در میان اشکال فرهنگی و سیاسی مشترک افغان‌ها، شوراها (در میان پشتون‌ها موسوم به جرگه و در میان ساکنان هزاره جات موسوم به شورا) نقش مهمی دارند. اعضای این شوراها انتخاب نمی‌شوند و عضویت در آنها بر مبنای اجماع و توافق جمع است. این شوراها آنگونه که ما در غرب برداشت می‌کنیم، نهاد نیستند، بلکه در واقع موقعیت‌هایی محسوب می‌شوند که در مواقع لزوم به وجود می‌آیند. شکل‌گیری این شوراها هنگامی است که بزرگ منطقه نمی‌تواند موضوع مهمی را حل و فصل کند. شوراها در واقع نسخه افغانی دموکراسی اشتراکی در این کشور محسوب می‌شوند.

در سنن مشترک افغان‌ها حفاظت و حمایت از میهمان یک اصل است. بی‌پناه‌ها کردن میهمان، گناهی نابخشودنی است و آن قدر شرم‌آور است که یک افغان ترجیح می‌دهد بمیرد اما میهمان خود را بی‌پناه نگذارد. این اصل بود که موجب شد تا افغان‌ها، اسامه بن لادن را به ما تحویل ندهند. ناتوانی افغان‌ها در برآوردن خواسته‌های ما براساس سنن و آداب شان، موجب درگیری ما در این کشور طی 8 سال گذشته بوده است.

همچنان که آمریکا در دوران بوش و دوره اوباما تأکید کرده است، هدف ما این است که نگذاریم القاعده از افغانستان به‌عنوان پایگاهی برای حمله به ما استفاده کند. ما این هدف را به‌صورت دقیق‌تر با تلاش برای دستگیری یا کشتن اسامه بن لادن روشن کرده‌ایم، موضوعی که به مذاق رأی دهندگان آمریکایی خوش می‌آید. اما حتی اگر می‌توانستیم افغان‌ها را وادار به تحویل دادن بن لادن کنیم، این کار واکنش منفی پشتون‌ها را که اکثریت افغان‌ها را تشکیل می‌دهند، برمی‌انگیزد و احتمالاً موجب بروز دردهای دیگری برای ما می‌شد. اما چنین کاری از همان ابتدا لازم نبود، چرا که راه حل چنین مسئله‌ای - به‌گونه‌ای که مطابق خواسته ما باشد - در همین رسوم افغان‌ها وجود دارد.

اگرچه افغان‌ها حاضر نمی‌شوند میهمان تحت حمایت خود را تحویل بدهند، براساس آداب و سنن آنها، میهمان حق ندارد اقدامی را انجام دهد که موجب به خطر افتادن میزبان شود. در گذشته طالبان حتی بن لادن را زندانی کردند و به کرات به ما پیشنهاد دادند که مانع از فعالیت‌های ضدآمریکایی القاعده در کشورشان شوند و در مقابل ما افغانستان را ترک کنیم. با اینکه تعیین تاریخ خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان موجب رسیدن ما به اهدافمان در منطقه می‌شود اما پیشنهادهای طالبان را به دفعات رد کرده‌ایم. دومین نکته مهم درباره ارزیابی خط‌مشی ایالات متحده در افغانستان، نحوه واکنش نشان دادن مردم این کشور به برنامه‌های توسعه شهری ماست.

افغانستان کشوری لم‌یزرع و دور از دریاست، دسترسی آن به منابع طبیعی محدود است و مردم آن 30 سال است که از وقوع جنگی دامنه‌دار و دائمی در کشورشان رنج می‌برند. بسیاری از آنها مجروح یا بیمارند و حتی برخی از آنها دچار گرسنگی مفرطند. آمارها در این زمینه به حد کافی گویاست: از هر 3 افغان، یک نفر با حدود 45 سنت در روز امرار معاش می‌کند، تقریباً نیمی از جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند و بیش از نیمی از کودکان پیش دبستانی به خاطر سوءتغذیه دچار توقف رشد شده‌اند.

آمار و ارقام حتی می‌تواند بدتر از این باشد: از هر 5 کودک افغان یک نفر پیش از رسیدن به سن 5 سالگی می‌میرد. افغان‌ها آشکارا به کمک نیاز دارند، از این‌رو برنامه‌های کمک رسانی ما توجیه‌پذیر به نظر می‌رسد. اما به گفته ناظران مستقل، افغان‌ها خود چنین احساسی ندارند. یک تیم تحقیقاتی از دانشگاه تافتس، با انجام 400 مصاحبه دریافتی است که برداشت افغان‌ها از کمک‌های بین‌المللی بسیار منفی است. باید علت این نگاه افغان‌ها را دریافت.

به باور من، دلیل این موضوع آن است که طالبان از بیانیه‌های ما اینگونه دریافت‌اند که برنامه‌های توسعه شهری ما شکلی از اشکال جنگ محسوب می‌شود. روس‌ها پیش از این و در دهه 1980 ذهن آنها را درباره برنامه‌های توسعه روشن کرده‌اند و ژنرال پترائوس، فرمانده ارتش آمریکا در افغانستان نیز در روزهایی که در عراق بود، بر این موضوع تأکید کرد که مهم‌ترین سلاح من در این جنگ، پول است. از این‌رو بسیاری از شهروندان معمولی، برنامه‌های توسعه شهری ما را آنگونه که ژنرال پترائوس توصیف می‌کند روشی برای کنترل و سلطه بر خود می‌دانند و هنگامی که طالبان پروژه‌های ما را نابود می‌کنند یا مانع از توزیع کمک‌های ما می‌شوند، این اقدامات را تحمل می‌کنند.

نیشن

ترجمه رضا خطیبی